

الْدَّرْسُ الثَّامِنُ	
جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ.	زیبایی آدمی شیوایی گفتارش است.
صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ	آرایه تلمیع در ادبیات فارسی
إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَ الْأَحَادِيثِ وَ الْأَدْعِيَةِ	زبان عربی زبان قرآن، احادیث و دعاهاست
فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ	که شاعران ایرانی از آن استفاده کرده اند
وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ آيَاتًا مَمزُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ وَ سَمَوْهَا بِالْمَلْمَعِ؛	و برخی از آنان ابیاتی آمیخته به عربی سروده اند که آن را ملمع نامیده اند؛
لَكثِيرٍ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مَلْمَعَاتٌ،	بسیاری از شاعران ایرانی ملمعات دارند،
مِنْهُمْ حَافِظُ الشِّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشِّيرَازِيِّ وَ جَلَّالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.	از آن جمله حافظ شیرازی، سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.
مَلْمَعُ حَافِظِ الشِّيرَازِيِّ لِسَانَ الْغَيْبِ	
از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه	إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَهُ
نامه ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم	که من روزگار را در دوری تو مانند قیامت دیدم
دارم من از فراقش در دیده صد علامت	لَيْسَتْ دُمُوعٌ عَيْنِي هَذَا لَنَا الْعَلَامَهُ؟
من از دوری او در چشمم صد نشانه دارم	آیا این اشکهای چشمم برای ما نشانه نیست؟!
هر چند کازمودم از وی نبود سودم	مَنْ جَرَبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَهُ
هرقدر آزمایش کردم از آن سودی نبردم	هرکس آزموده را بیازماید، پشیمان می شود
پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا	فِي بَعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَهُ
از طبیبی حال دوست را پرسیدم و گفت:	در دوری اش عذاب و در نزدیکی اش سلامت است.
گفتم ملامت آید گر گرد دوست کردم	وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلَا مَلَامَهُ
گفتم مایه سرزنش است اگر گرد دوست بگردم.	سوگند به خدا عشقی بدون سرزنش ندیده ایم.
حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین	حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَةِ
حافظ در طلب جامی از جان شیرین آمد،	تا از کاسه کرامت بنوشد.
مَلْمَعُ سَعْدِيِّ الشِّيرَازِيِّ	
سَلِ الْمَصْنَعِ رَكْبًا تَهِيمٌ فِي الْفَلَوَاتِ	تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی
از انبارهای آب درباره سوارانی که در بیابانها تشنه و سرگرداندن بپرس. تو قدر آب چه میدانی که در کنار رود فرات هستی؟!	
شبنم به روی تو روزست و دیده ام به تو روشن	وَ إِنْ هَجَرْتَ سِوَاءَ عَشِيَّتِي وَ غَدَاتِي
شبنم از دیدار چهره تو مانند روز روشن است و چشمم روشن به دیدارت است، و اگر [مرا] ترک کنی، شب و روزم یکسان میشود.	
اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم	مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي
اگرچه دیر شد، امید از دست ندادم. زمان گذشت (سپری شد) و قلبم میگوید حتماً تو می آیی	
من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم	اگر گلی به حقیقت عَجِينِ آبِ حَيَاتِي
من انسانی به زیبایی تو ندیدم. اگر تو گل هستی به راستی با آب زندگی خمیر شده ای	
شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد	وَ قَدْ تَفْتَشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ
امیدم در شبهای تاریک به چهره مانند صبح تو است. گاهی چشمه زندگی در تاریکیها جستوجو میشود.	
فَكَمْ مُمْرٌ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلٌ شَهْدِ	جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی
چه بسیار زندگی ام را تلخ میکنی در حالیکه تو حامل عسل هستی! پاسخ تلخ از آن دهان شیرین مانند نبات نو و تازه است.	

نه پنج روزه عمرست عشقی روی تو ما را	وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِنَّ شَمَمْتَ رَفَاتِي
عشق به چهره تو فقط مخصوص دوران عمر کوتاه ما نیست. اگر خاک قبرم (استخوان پوسیده‌ام) را ببویی، بوی عشق را می یابی.	
وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى	محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی
هر با نمکی را همان گونه که دوست داری و خشنود میشوی وصف کردم. ستایش تو چگونه بر زبان برانم که فراتر از صفت ها هستی .	
أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَعِيْثُ وَ أَدْنُو	که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی
از تو میترسم و به تو امیدوارم و کمک میخوام و نزدیک میشوم؛ زیرا هم کمند بلا و هم کلید رهایی هستی.	
ز چشمِ دوستِ فتادم به کامه دلِ دشمن	أَحْبَبْتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي
همانگونه که دشمن می خواست از چشم دوست افتادم. دوستانم مرا ترک کردند همان گونه که دشمنانم می خواهند.	
فراقنامهٔ سعدی عجب که در تو نگیرد	وَ إِنَّ شَكْوَتَ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنِ فِي الْوَكْنَاتِ
شگفت است که نامهٔ جدایی سعدی در تو اثر نمیگذارد؛ حال آنکه اگر به پرندگان گلایه کنم، در لانه ها شیون کنند!	

عَيْنُ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.		
الْخَطَأُ	چشمهٔ زندگی فقط در نور جستجو می شود	١ تَفْتَشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الضُّوءِ فَقَطْ.
الصَّحِيحِ	ملمععات اشعار فارسی آمیخته به عربی هستند.	٢ الْمَلْمَعَاتُ أَشْعَارٌ فَارِسيَّةٌ مَمزُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.
الصَّحِيحِ	سعدی از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می بیند.	٣ يَرَى سَعْدِي اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيْبِهِ.
الْخَطَأُ	سعدی گفت: زمان گذشت و قلب من می گوید که تو نمی آیی.	٤ قَالَ سَعْدِي مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُوْلُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي.
الْخَطَأُ	حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی اش عذاب می بیند	٥ يَرَى حَافِظٌ فِي بَعْدِ الْحَبِيْبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

مفرد و جمع مکسر معجم		
أَحَبَّةٌ : ياران «مفرد: حَبِيْبٌ»	قَلَوَاتٌ : بیابان ها «مفرد: فَلَاةٌ»	مَحَامِدٌ : ستایش ها «مفرد: مَحْمَدَةٌ»
عَادِي، عَادٍ : دشمن، تجاوزگر «جمع: عُدَاةٌ»	وَكْنَاتٌ : لانه ها «مفرد: وَكْنَةٌ»	

متضاد و مترادف معجم		
بَعْدٌ : دوری ≠ قُرْبٌ	عَدُوٌّ ≠ صَدِيقٌ	وُدٌّ : عشق و دوستی ≠ عَدَاوَةٌ
شَاءٌ = أَرَادَ، طَلَبَ (خواست)	سَلَّ : پیرس = اسْأَلَ	مَمزُوجٌ : در هم آمیخته = مَخْلُوطٌ

اعلموا

اسمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ

اسم فاعل به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول به معنای «انجام شده» است. اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	صانع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	خالق	آفریننده	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	عابد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

گروه اول: از فعل های ثلاثی مجرد گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعول شان بر وزن فاعل و مفعول است. اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی	باب
يَشَاهِدُ	مَشَاهِد	بیننده	مَشَاهِد	دیده شده	باب مفاعلة
يَقْلُدُ	مَقْلُد	تقلید کننده	مَقْلُد	تقلید شده	باب تفعیل
يُرْسِلُ	مُرْسِل	فرستنده	مُرْسِل	فرستاده شده	باب إفعال
يَنْتَظِرُ	مَنْتَظِر	انتظار کشنده	مَنْتَظِر	مورد انتظار	باب إفعال
يَتَعَلَّمُ	مَتَعَلَّم	یاد گیرنده	مَتَعَلَّم	یاد گرفته شده	باب تفعّل
يَسْتَخْرِجُ	مَسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مَسْتَخْرِج	بیرون آورده شده	باب استفعال
يَتَهَاجِمُ	مَتَهَاجِم	حمله کننده	---	---	باب تفاعل
يَنْكَسِرُ	مَنْكَسِر	شکننده	---	---	باب انفعال

گروه دوم:

از فعل های ثلاثی مزید گرفته شده و اسم فاعل و مفعولشان با حرف «م» شروع می شود.

و در اسم فاعل حرف ماقبل آخرشان کسره (اسم فاعل: م... م... م...) و در اسم مفعول فتحه (اسم مفعول: م... م... م...) دارد.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

الكلمة	قاعدة	الترجمة	اسم الفاعل	اسم المفعول
يَقْرَبُ: نزدیک می کند	م... م... م...	نزدیک شده	المقرب	✓
يَعْلَمُ: می داند	بر وزن فاعل	دانا	✓	المعلوم
يَنْتِجُ: تولید می کند	م... م... م...	تولید کننده	✓	المنتج
يَجْهَظُ: آماده می کند	م... م... م...	آماده شده	المجهز	✓
يَضْرِبُ: می زند	بر وزن مفعول	زده شده	الضارب	✓
يَتَكَلَّمُ: سخن می گوید	م... م... م...	سخن گو (گوینده)	✓	المتكلم

یا صانع کُلِّ مَصْنُوعٍ یا خالق کُلِّ مَخْلُوقٍ یا رازق کُلِّ مَرْزُوقٍ یا مالک کُلِّ مَمْلُوكٍ	ای سازنده هر ساخته ، ای آفریننده هر آفریده ای روزی ده هر روزی خور ، ای مالک هر مملوک
اسم فاعل: صانع / خالق / رازق / مالک	اسم مفعول: مَصْنُوع / مَخْلُوق / مَرْزُوق / مَمْلُوك

اسم مبالغه

❖ اسم مبالغه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد و دو وزن مهم آن «فَعَالٌ» و «فَعَالَةٌ» است؛ مثال:

(صَبَّارٌ) بسیار بردبار (عَقَّارٌ) بسیار آمرزنده (كَذَّابٌ) بسیار دروغگو
(رَزَّاقٌ) بسیار روزی دهنده (خَلَقٌ) بسیار آفریننده (عَلَّامَةٌ) بسیار دانا
(فَهَّامَةٌ) بسیار فهمیده

❖ گاهی وزن «فَعَّالٌ» بر شغل دلالت می کند؛ مانند خَبَّازٌ (نانوا)؛ حَدَّادٌ (آهنگر)

❖ گاهی نیز وزن «فَعَّالَةٌ» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند؛ مثال:
فَتَّاحَةٌ (در بازکن)؛ نَظَّارَةٌ (عینک)؛ سَيَّارَةٌ (خودرو)

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ التَّرَاكِيبَ التَّالِيَةَ.

۱- عَلَّامٌ الْغُيُوبِ:	بسیار دانای نهان ها	عَلَّامٌ : فَعَّالٌ : اسم مبالغه (بسیاری صفت)
۲- أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ:	بسیار امر کننده به بدی	أَمَارَةٌ : فَعَّالَةٌ : اسم مبالغه (بسیاری صفت)
۳- الطَّيَّارِ الْإِيرَانِي	خلبان ایرانی	الطَّيَّارُ : فَعَّالٌ : اسم مبالغه (شغل)
۴- فَتَّاحَةُ الزَّجَاجَةِ	در باز کن شیشه	فَتَّاحَةٌ : فَعَّالَةٌ : اسم مبالغه (ابزار و وسیله)
۵- أَلْهَاتِفُ الْجَوَالِ:	تلفن همراه	الْجَوَالُ : فَعَّالٌ : اسم مبالغه (ابزار و وسیله)
۶- أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا مَيْتَمُ التَّمَارِ:	سلام بر تو ای میثم تمار (خرما فروش)	التَّمَارُ : فَعَّالٌ : اسم مبالغه (شغل)

الْتَمَارِينُ صَفْحَةُ ۲۲

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبِ الْحَقِيقَةِ.

<input checked="" type="checkbox"/>	الْكُؤْبُ : جماعتی از مسافری هستند که با چارپایان سفر می کنند	۱) الْكُؤْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمَسَافِرِينَ يَسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِّ.
<input type="checkbox"/>	شاخه های درختان در زمستان نو و سبز است	۲) عُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الشِّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَضْرَاءٌ.
<input type="checkbox"/>	الْعَدَاةُ (صبحگاه): پایان روز و آغاز تاریکی شب است	۳) الْعَدَاةُ نَهَايَةُ النَّهَارِ، وَ بَدَايَةُ ظِلَامِ اللَّيْلِ.
<input checked="" type="checkbox"/>	الْكَأْسُ (لیوان): ظرفی است که با آن آب یا چای نوشیده می شود	۴) الْكَأْسُ إِنَاءٌ يَشْرَبُ بِهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّاي.
<input checked="" type="checkbox"/>	نان از خمیر درست می شود (ساخته می شود)	۵) يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ.

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: ضَعِ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ.

⑤	زینتی از طلا و نقره در دست زنان	زِينَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ	لانه	۱- أَلْوَكْنَةُ
⑥	کسی که شکلش و کلامش و رفتارش تو را به شگفتی می آورد	مَنْ يَعْجِبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سَلُوكُهُ.	کرامت	۲- الْكِرَامَةُ
②	شرافت و بزرگی و عزت نفس	شَرَفٌ وَ عَظْمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ.	جدایی	۳- الْهَجْرُ
③	ترک دوست یا محبوب	تَرَكُ الصَّدِيقِ أَوْ الْمَحَبِّ.	استخوان پوسیده	۴- أَلْرَفَاتُ
①	خانه پرندگان	بَيْتُ الطَّيُورِ.	دستبند	۵- أَلْسَوَارُ
			بانمک	۶- أَلْمَلِيحُ

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرَجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.	
از دوستی با نادان بپرهیز، که او می خواهد به تو سود برساند ولی ضرر می رساند	۱- إِيَّاكَ وَمَصَادِقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ
نکته:الأحمق: بر وزن أُوْعِل چون بر عیب دلالت می کند اسم تفضیل نیست	الْفَعْلُ الْمَضَارِعُ: يَرِيدُ / يَنْفَعُ / يَضُرُّ
دوست کسی است که بازدارنده از ستم و دشمنی، یاری رسان در نیکی و احسان باشد.	۲-الْصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُعِينًا عَلَى الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ
الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: عَنِ الظُّلْمِ عَلَى الْبِرِّ	
از انسان بسیار دروغگو بپرهیز که او همچون سراب است دور را به تو نزدیک می کند (نشان می دهد) و نزدیک را از تو دور می کند	۳- إِيَّاكَ وَ مَصَادِقَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرِبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.
اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: الْكُذَّابِ	
دوست راستگو کسی است که در عیب تو، تو را نصیحت کند و در غیاب تو تو را نگه دارد و تو را بر خود برگزیند(ترجیح دهد)	۴-الْصَّدِيقُ الصَّدُوقُ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْبِكَ، وَ حَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ، وَ أَثَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ .
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍ: فِي عَيْبٍ / فِي غَيْبٍ / عَلَى نَفْسٍ	
هر یک از دوستانت که سه بار بر تو خشم گرفت(از تو عصبانی شد) و در موردت بد نگفت، او را برای خودت به دوست بگیر	۵- مِنْ غَضَبٍ عَلَيْكَ مِنْ إِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَقُلْ فِيكَ شَرًّا فَاتَّخَذَهُ لِنَفْسِكَ صَدِيقًا
نکته: لَمْ يَقُلْ: معادل ماضی منفی فارسی یا نقلی منفی است.	فَعَلَ الْأَمْرَ: إِتَّخَذَ
ای پسرکم هزار دوست بگیر(برگزین) که هزار کم است و یک دشمن بگیر که یکی (دشمن) هم زیاد است	۶- يَا بَنِي، اتَّخَذَ أَلْفَ صَدِيقٍ وَ الْأَلْفُ قَلِيلٌ، وَ لَا تَتَّخَذْ عَدُوًّا وَاحِدًا وَ الْوَاحِدُ كَثِيرٌ .
فَعَلَ النَّهْيَ: لَا تَتَّخَذْ	

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اَكْتُبْ مُتَرَادِفَ أَوْ مُتَضَادَّ كُلِّ كَلِمَةٍ أَمَامَهَا.

أَرَادَ / قَرَّبَ / الدَّكَّانَ / الْوَدَّ / الْعُدَاةَ / الْبَعْدَ / الصَّحْرَاءَ / الْعُدَاةَ / الْحَرْبَ

مغازه	الْمُتَجَرِّ = الدَّكَّانُ	عشق (دوستی)	الْحُبُّ = الْوَدُّ	دوستان ≠ دشمنان	الأحبة ≠ العداة
نزدیکی ≠ دوری	القرب ≠ البعد	صلح ≠ جنگ	السلم ≠ الحرب	آغاز شب ≠ آغاز روز	العشبة ≠ العداة
نزدیک شد	دنا = قَرَّبَ	خواست	شاء = أَرَادَ	بیابان	الفلاة = الصحراء
ب. صدوق / قَرَّبَ / مَصَادِقَةٌ / آثَرُ / مَعِينٌ / سَلَّ / سَعَرَ / مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ / رَفَعَ					
قیمت	قیمه = سَعَرَ	برگزید	إِنْتَجَبَ = آثَرُ	بسیار راستگو ≠ بسیار دروغگو	كذَّابٌ ≠ صدوقٌ
پایین آورد ≠ بالا برد	نَزَلَ ≠ رَفَعَ	دشمنی ≠ دوستی	عَدَاوَةٌ ≠ مَصَادِقَةٌ	دور کرد ≠ نزدیک کرد	بَعْدٌ ≠ قَرَّبَ
خود پسند	مُخْتَالٌ = مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ	جواب بده ≠ پرس	أَجِبَ ≠ سَلَّ	یاور	مُسَاعِدٌ = مَعِينٌ

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: تَرَجِمِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

{منصور: اسم مفعول}	گفت که او یاری شده است	﴿قَالَ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾
عَلَام: اسم مبالغه	همانا تو بسیار دانای غیب ها (نهان ها) هستی	﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾
مشرق و مغرب: اسم مکان	بگو مشرق و مغرب از آن خدا است.	﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾
الْمُتَوَكِّلِينَ: اسم فاعل	قطعاً خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.	﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾
أَعْلَم: اسم تفضیل	خداوند نسبت به آنچه انجام می دهد آگاه ترین است.	﴿... اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾
مَرَقَد: اسم مکان الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول	...چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت (خوابمان بیدار کرد)؟! این همان چیزی است که خداوند مهربان وعده داده بود، و فرستادگان (خدا) راست گفته بودند	﴿...مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرَقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾

التمرین السادس: ترجم الأفعال في الجمل التالية؛ ثم عين باب كل منها.		
فعل ماضى / متكلم مع الغير / باب إفعال	در صف صبحگاه (شعر) سرودیم	١- أَنْشَدْنَا فِي الْإِصْطِفَافِ الصَّبَاحِيِّ.
فعل مضارع / متكلم مع الغير / باب تَفَعَّلَ	سال بعد از مدرسه دانش آموخته می شویم	٢- نَتَخَرَّجُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ بَعْدَ سَنَةٍ.
فعل مضارع / جمع مذکر غایب / باب مفاعلة	سربازانمان از میهن دفاع می کنند	٣- جُنُودُنَا يَدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.
فعل مضارع / مفرد مؤنث غایب / باب انفعال	شکوفه ها در بهار باز می شوند	٤- تَنْفُتِحُ الْأَزْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.
فعل ماضى / مثنى مذکر غایب / باب تَفَاعَلَ	دو شریک سال قبل با یکدیگر معامله کردند	٥- الشَّرِيكَانِ تَعَامَلَا قَبْلَ سَنَةٍ.
فعل مضارع / مفرد مذکر غایب / باب إستفعال	کارخانه کارگرانی را استخدام می کند کارخانه کارگرانی را به کار می گیرد	٦- يَسْتَعْدِمُ الْمَصْنَعُ عَمَالًا.
فعل امر / مفرد مذکر مخاطب / باب تفعیل	لطفاً، به من کشاورزی را یاد بده	٧- رَجَاءُ، عَلِّمْنِي الزَّرَاعَةَ.
فعل مضارع / متکلم وحده / باب إفتعال	نزد پدرم کار می کنم	٨- أَشْتَغَلُ عِنْدَ أَبِي.